



تحلیل شخصیت رستم با تأکید بر مکتب وظیفه‌گرایی کانت

فاطمه حاجی رحیمی*

دانش‌آموخته دکتری ادبیات حماسی دانشگاه قم

سلیمان رحیمی

دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران

(از ص ۱۹۷ تا ۲۱۵)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۷/۱۳، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

علمی-ترویجی

چکیده

در فلسفه اخلاق، معیار ارزش‌گذاری و سنجش افعال اخلاقی یکی از مباحث برجسته است. ایمانوئل کانت، فیلسوف آلمانی، معتقد است تنها فعلی واجد ارزش اخلاقی است که مطابق با تکلیف باشد و فاعل هیچ‌گونه انگیزه دیگری غیر از عمل به وظیفه نداشته باشد. برای فهم اینکه چه عملی مطابق با وظیفه است، باید به امر مطلق مراجعه کرد. مراد از امر مطلق که تمام وظایف اخلاقی ما را مشخص و معین می‌کند، این است که می‌گوید بنا بر آن قاعده‌ای عمل کنید که بتوانید هم‌زمان اراده کنید که آن قاعده، قانونی جهان‌شمول شود. کانت امر مطلق را حکم بدیهی عقل عملی می‌داند. از آنجا که این امر مطلق است، احکام به دست آمده از آن نیز مطلق خواهد بود. رستم، شخصیت آرمانی شاهنامه در تمام عرصه‌های زندگی، همواره به انجام تکلیف و اجرای عدالت و داد توجه داشت و برای رسیدن به اهداف متعالی، از ابزارها و روش‌های غیر اخلاقی استفاده نکرد. با توجه به شاهنامه، گزاره‌های متعددی دال بر وظیفه‌گرایی اخلاق در مکتب اخلاقی رستم به چشم می‌خورد. نگارندگان در پژوهش حاضر که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است، به این نتیجه رسیده‌اند که شخصیت رستم با برخی از شاخص‌های مکتب وظیفه‌گرایی اخلاقی کانت همسویی و ارتباط تنگاتنگ دارد؛ این شاخص‌ها عبارت‌اند از: تکالیف انسان نسبت به خود، تکالیف انسان نسبت به دیگران، تکالیفی که نسبت به طبقات خاص از افراد مطرح است.

واژه‌های کلیدی: مکتب وظیفه‌گرایی، کانت، رستم، امر مطلق، عقل عملی.

۱. مقدمه

بحث معیار فعل اخلاقی و ارزیابی افعال اختیاری انسان از منظر اخلاق، یکی از محورهای بنیادین در علم فلسفه اخلاق است. در طی تاریخ، در این زمینه، مکاتب متعدّد و نظریات متفاوتی از سوی متفکران و فیلسوفان به دست آمده است. در مکتب اخلاقی کانت، عنصر تکلیف یا وظیفه اساسی‌ترین نقش را ایفا می‌کند؛ از این‌رو نظر وی، به وظیفه‌گرایی شهرت دارد. این نظریه به حوزه اخلاق هنجاری مربوط است.

از آنجا که حماسه، روایت و اسطوره‌ای پایدار است، حقایقی با خود دارد که شاید در سیاق کلام نویسنده و در دست توانای هنرمند آفرینشگر آن، آشکارا به چشم نیاید؛ اما در جاودانگی اثر و درک و توجه ملل و فرهنگ‌های مختلف به آن، تأثیری خاص دارد. این امور، همان اصول و بنیادهای مشترک انسانی است که همه اعصار و ملل درمی‌یابند و با آن همدلی و همراهی می‌کنند؛ اموری مانند عشق، اخلاق، معنویت و حکمت، از این دست هستند. اشعار حماسی هر ملت و سرزمینی، آیین فرهنگ و ادب تعلیمی آن مردمان نیز به شمار می‌رود. حماسه‌ها در اصل آیین منش و سلوک ملت‌ها هستند و حماسه‌سرایان نیز انگیزه ویژه‌ای برای بیان ویژگی اخلاقی چهره‌های برجسته اثر خود دارند؛ تا به کمک آن، شخصیت‌های برتر اثر خود را پهلوان یا قهرمان بنامند. یکی از مؤلفه‌های مطرح در حماسه‌ها، مباحث اخلاقی و اساساً شرح رفتارهای اخلاقی و ستوده قهرمانان است؛ از این‌رو حماسه‌ها، عرصه ظهور و بروز رفتارهای اخلاقی و به تبع رفتارهای غیر اخلاقی ضد قهرمان است. از طرفی دیگر، نکته‌ای مهم‌تر در این زمینه وجود دارد و آن توجه به چگونگی رفتارها و تحلیل اثر از منظر مرتبه اخلاقی و پاسداشت ساحت اخلاق است.

شاهنامه جامع علوم انسانی و اخلاقی است و آیین تمام‌نمایی است که همه فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی در آن با ذکر نمونه‌هایی از کردار پهلوانان و شاهان ذکر می‌شود. کمتر اثری همچون شاهنامه این‌گونه تصویرسازی را برای خواننده ایجاد می‌کند.

توجه به صفات ستوده انسانی و اخلاقی و ستایش آن در شاهنامه فردوسی، چون آفتاب، روشن است و

یکی از رازهای ماندگاری آن نیز همین مضامین انسانی خواننده شده است (هانزن، ص ۲).

یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین نکاتی که مورد توجه حکیم طوس بوده است، صفات و ویژگی‌های اخلاقی است. فردوسی همواره آنجا که به وصف پهلوانان شاخص شاهنامه خویش پرداخته، ذکر خصایل والای انسانی و اخلاقی آنان را فروگذار نکرده است؛ با ایمان به این نکته که هر حماسه‌ای قهرمانی دارد که آرزوها و آرمان‌های یک قوم در وجود او مجسم می‌شود.

رستم تمام دوران پهلوانی شاهنامه را بر محور وجود خود می‌چرخاند. پهلوانی که بسیاری از شاهان، تاج و تخت و شکوه و اعتبار خویش را از نیروی بی‌همال او دارند. او نگهبان و نگهدارنده ایران‌زمین است. پهلوانان بزرگ در شاهنامه والاترین ویژگی‌ها و ارزش‌های انسانی را بازمی‌تاباند و آشکار می‌کنند؛ ارزش‌هایی مانند داد، جوانمردی، وفای به عهد، فرمانبرداری از پادشاه،

باورمندی به دین، بیزاری از آز، میهن دوستی. یکی از مبانی اساسی اخلاق در دیدگاه رستم، نگاه مسئولانه به وظایف است. در نگاه وی وظیفه شناسی، حیطة گسترده ای است که دامن پاسداری اخلاق را به سرزمین ها، جانداران، شهرها و چارپایان می کشاند و حرمت و کرامت آدمیان را در قلّه این دامنه می نشاند.

هدف از پژوهش حاضر، بررسی و تحلیل معیار اخلاقی رستم از دیدگاه فیلسوف آلمانی تبار، امانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴م) است. در این مقاله با روشی توصیفی-تحلیلی ابتدا به تبیین و توصیف مکتب وظیفه گرایی پرداخته شده و سپس کارکیابی های رستم مطابق با این نظریه کانت تحلیل شده است.

شاهنامه مورد ارجاع در این مقاله، شاهنامه تصحیح جلال خالقی مطلق است. تجزیه و تحلیل اطلاعات، براساس مبانی نظری تحقیق و با ارائه شواهد شعری گسترده و به شیوه ای مستند و مستدل انجام و براساس یافته های تحقیق نتیجه گیری شده است.

نگارندگان در این مقاله درصدد پاسخ به این پرسش اند که آیا شخصیت رستم با شاخص های مکتب وظیفه گرای اخلاقی کانت همسویی و ارتباط دارد؟

شخصیت رستم و خویش کاری های وی در شاهنامه و متون حماسی پس از آن، از جنبه های مختلف در پژوهش های دیگری بررسی شده است که اگرچه کاملاً همسو با هدف پژوهش حاضر نیستند، اما در شناخت ساختار و مضمون داستان، راهگشا بوده اند؛ از جمله مهم ترین این پژوهش ها عبارت اند از:

۱. کمالی بانسانی و کزازی در مقاله «تحلیل شخصیت رستم در هفت خان براساس دیدگاه های یونگ و فروید» (۱۳۹۵) نخست، به تعریف خودآگاهی و ناخودآگاهی و ویژگی های آنان، تعبیر فروید و یونگ در ارتباط با این موارد پرداخته اند، سپس تحلیل جداگانه هر هفت خان و در نهایت تطبیق و تبیین حالات رستم را در هر خان در سنجش با خودآگاهی و ناخودآگاهی ارائه داده اند.

۲. مریم صادقی در مقاله خود با عنوان «تحلیل شخصیت رستم در نبرد با سهراب» (۱۳۹۱) پس از بررسی شخصیت رستم از دیدگاه روان شناسی در چهار بُعد بی مسئولیتی، هراس، ضعف قدرت و شخصیت و خلاف گویی در پی اثبات دو نکته است: نخست آن که لازم نبود رستم با تلاشی تصنعی، هویت خود را از سهراب پنهان کند؛ زیرا سهراب در هر صورت، دشمن ایران و ایرانی بود و باید بر دست رستم، حتی اگر فرزند رستم هم بود، کشته می شد، چراکه در غیر این صورت سرزمین آرمانی ایران نابود می شد؛ دیگر آنکه هجیر و پس از او رستم، در این نبرد سهراب را با سخنان خلاف واقع فریفتند و سهراب هم به دلیل زودباوری و صداقت خود، در دام نیرنگ رستم گرفتار و کشته شد.

۳. موسوی و صفری در مقاله «تحلیل شخصیت در داستان رستم و سهراب» (۱۳۹۲)، به تحلیل شخصیت سهراب، رستم و کاووس پرداخته‌اند. در این پژوهش ابتدا شخصیت سهراب براساس تیپ شخصیتی «پرشور»، واکاوی و ارایه شده و سپس با توجه به ویژگی‌های مشترک میان سهراب و این تیپ شخصیتی از جمله قدرت‌طلبی، شجاعت، اهمیت دادن به اهداف خود، روابط عاشقانه، لذت‌بردن از درگیر شدن در جنگ قدرت و جدی بودن بیان شده است. در ادامه، دیدگاه فروید درباره شخصیت و ساختار آن، یعنی نهاد، خود و فراخود بیان می‌شود و سهراب، رستم و کاووس نمادی از آن سه جزو شخصیت دانسته می‌شوند.

۴. ستاری، حیدری‌صفار و محرابی در مقاله «شخصیت رستم بر اساس داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو» (۱۳۹۴)، ابتدا آبراهام مزلو و نظریه خودشکوفایی و عناصر آن را معرفی می‌کنند و سپس به توصیف و تحلیل شخصیت رستم (با تأکید بر داستان رستم و اسفندیار) مطابق با الگوهای معرفی شده می‌پردازند. در واقع این پژوهش رستم را به‌عنوان الگوی ایرانی برای نظریه مزلو معرفی می‌کند که به نمونه‌هایی از داستان رستم و اسفندیار مستند شده است.

۵. محمدرضا خالصی در مقاله «بررسی تطبیقی اخلاق از دیدگاه کانت و سعدی» (۱۳۹۲)، ابتدا آثار و اندیشه‌های سعدی را که متأثر از آموزه‌های مدرسی وی در نظامیه بغداد و تحت تأثیر امام غزالی و نظام اخلاقی او شکل گرفته است، برپایه نظریه اخلاق فضیلت دینی تحلیل می‌کند؛ سپس به تطابق و تمایز اندیشه‌های سعدی با افکار کانت می‌پردازد.

۶. باقر پرهام در کتاب «با نگاه فردوسی؛ مبانی نقد خرد سیاسی در ایران» (۱۳۷۷)، که پژوهشی درباره شاهنامه است، در نخستین بخش آن به مسائل و دشواری‌های موجود در خواندن و تصحیح شاهنامه می‌پردازد؛ سپس در بخش دوم، ضمن تشریح مبانی و کارکردهای شهریار در شاهنامه، به عناصر مفید برای شناخت خرد سیاسی در ایران اشاره می‌کند و در نهایت از دیدگاه سهروردی نبرد رستم و اسفندیار را تحلیل می‌کند.

۷. محمدعلی اسلامی ندوشن در در بخش ششم کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» (۱۳۸۵)، ابتدا به معرفی رستم و خاندان وی و سپس به توصیف صورت و سیرت پهلوان پرداخته است. مؤلف رستم را مردی پرزور و هنرمند معرفی می‌کند که با چاره‌گری و تکیه بر نیروی اعتقاد و وفاداری به شاه توانسته است جایگاه جهان‌پهلوانی را از آن خود کند.

موضوع این پژوهش تاکنون به‌طور مستقل تحلیل نشده است و نخستین بار است که تحقق می‌یابد.

فرضیه نگارندگان بر این استوار است که شخصیت رستم با برخی از شاخص‌های مکتب وظیفه‌گرایی اخلاقی کانت همسویی و ارتباط تنگاتنگ دارد؛ این شاخص‌ها عبارت‌اند از: تکالیف

انسان نسبت به خود، تکلیف انسان نسبت به دیگران، تکالیفی که درباره طبقات خاصی از افراد مطرح است.

۲. نظریه کانت

امانوئل کانت، به‌عنوان بزرگ‌ترین نماینده و سخنگوی مشرب وظیفه‌گرایی، در یکی از نقطه‌عطف‌های عمده در تاریخ اخلاق واقع شده است. نظریه اخلاقی وی، مانند فلسفه‌اش بسیار مهم و تأثیرگذار بوده و همواره محل توجه قرار گرفته است. نظریه کانت یکی از بحث‌برانگیزترین و مهم‌ترین دیدگاه‌ها در فلسفه اخلاق است که البته از نقد اندیشمندان دیگر به دور نمانده است.

آنچه در نظریه اخلاقی کانت بیش از هر چیزی توجه خواننده را جلب می‌کند، تأکید بیش از حد او بر انجام وظیفه از روی احساس وظیفه است. نظریه اخلاقی کانت به‌عنوان یک نظریه وظیفه‌گرای اخلاقی، در مقابل نظریه‌های نتیجه‌گرایانی چون جرمی بنتام، جان استوارت میل و جورج مول، تأثیر بسیاری در حوز فلسفه اخلاق گذاشته و توجه فیلسوفان زیادی را به خود جلب کرده است. کانت در نظام اخلاقی خود سعی کرده است ارزش احکام اخلاقی را در خود آن‌ها و مستقل از هرگونه غرض و غایتی قلمداد کند. اگر احکامی وجود داشته باشند که مشروط به شرطی و برای وصول به غایتی باشند، ارزش اخلاقی ندارند. اساس اخلاق در عقل عملی مطلق و کلی است و ارتباط مستقیم به طبیعت انسان ندارد. کانت با تکیه بر این اساس مابعدالطبیعی، اخلاق‌های مبتنی بر لذت، نفع، احساس و دوراندیشی را نقد می‌کند؛ زیرا هریک از این حوزه‌ها سعی دارند به‌نحوی منشأ اخلاق را در طبیعت انسان بیابند. از نظر کانت ملاک درستی اعمال، نه احساسات، و نه نتایج اعمال است. همچنین حجیت کسی، چه انسان و چه خداوند، ضامن درستی اعمال نیست. کانت حتی اعتقاد به خدا را مبتنی بر اخلاق می‌داند.

نظریه اخلاقی کانت، بر این نکته استوار بود که اعمال فی‌نفسه درست یا نادرست‌اند و این درستی و نادرستی، متکی بر خوبی و بدی نتایج اعمال نیست. ویژگی اصلی مکتب وظیفه‌گرایی اخلاقی کانت، توجه به وظایف و ذات اعمال، صرف‌نظر از نتایج آن‌هاست. کانت معتقد است:

غایت هرگز کاری را توجیه نمی‌کند، بلکه وضعیتی حقیقی در آن عمل است که آن را درست یا نادرست می‌سازد. کانت با رد معیار نتیجه در تعیین درستی و نادرستی اعمال، معیار «امر مطلق» را ارائه می‌کند. از دید وی قانون امر مطلق، معیاری است برای کشف وظیفه و این‌که انجام کدام عمل به لحاظ ماهوی درست یا نادرست است (کانت ۱، ص ۸۹).

کانت به تمام تصوّراتی که پیش از او وجود داشت، مبنی بر اینکه برترین نیکی سعادت این جهانی و نیکبختی است، پایان داد. وی برخورداری از سعادت را مساوی با برخورداری از شایستگی اخلاقی نمی‌دانست. فضیلت در نظر او معنای دیگری داشت و آن عبارت بود از ادای وظیفه یا فعل مطابق با وظیفه؛ اما صرف مطابقت با وظیفه برای تحقق فضیلت کافی نیست، بلکه نیت فاعل نیز باید ادای وظیفه باشد.

۳. شرح وظیفه‌گرایی

به‌طور کلی امروزه دو مشرب عمده بر کلّ گستره فلسفه اخلاق سایه افکنده‌اند که تقریباً تمام نظریه‌های هنجاری اخلاق نیز در یکی از این دو دسته جای می‌گیرند. این دو مشرب عمده عبارت‌اند از: نتیجه‌گرایی و وظیفه‌گرایی.

منظور از وظیفه‌گرایی این است که معیار صواب و خوبی و بایستگی یک کار این است که هماهنگ با وظیفه باشد؛ در صورتی که آن فعل مطابق با وظیفه نباشد، آن فعل نادرست و خطا شمرده می‌شود (مصباح، ص ۲۶).

تعبیر «وظیفه‌گرایی» را نخستین‌بار، جرّمی بنتام در کتاب خود با عنوان وظیفه‌گرایی یا علم اخلاق^۱ مطرح کرد. واژه انگلیسی «Deontology»، ترکیبی است از «Deonto» به معنای تکلیف یا وظیفه و «Logos» به معنای شناخت و شناسایی (Alexander, p1) و در لغت به معنای تکلیف‌شناسی یا علم به وظایف است؛ اما در فلسفه اخلاق، وظیفه‌گرایی به مجموعه‌ای از نظریه‌های اخلاق اطلاق می‌شود که بر ارزش فی‌نفسه و ذاتی اعمال تأکید دارند و نقطه مرکزی ارزش در این نظریه‌ها خود عمل است.

در اخلاق هنجاری، نظریات وظیفه‌گرایانه در مقابل نظریات نتیجه‌گرایانه قرار می‌گیرند. در حالی که نتیجه‌گرایی، اعمال درست را براساس نتایج خیر مشخص و معین می‌کند، وظیفه‌گرایی مدّعی است که اگرچه نمی‌توان از نتایج و پیامدهای اعمال صرف نظر کرد، اما ویژگی‌های مهمّ دیگری نیز وجود دارند که تعیین‌کننده درستی و نادرستی اعمال‌اند.

دیدگاه‌های وظیفه‌گرایانه، در کلّ، حائز چند ویژگی هستند:

۱. در میان نظریات اخلاقی، به‌نحو کاملاً واضح و مهمّی تعیین‌کننده وظایف و الزاماتی خاصّ نسبت به دیگران‌اند؛

۲. در این‌گونه نظریات، رفتار اخلاقی درست بر اساس وظیفه معین می‌شود و رفتاری که خیر را به حد اعلی می‌رساند، لزوماً رفتاری اخلاقاً درست قلمداد نمی‌شود؛

۳. ارزش‌های اخلاقی بنیادی، نظیر خیر، آن‌گونه که نتیجه‌گرایان معتقدند، قابل افزایش نیستند؛ به عبارت دیگر، درستی یا نادرستی، خیر و شر، باید و نباید و وظیفه، ملاکی مطلق برای تعیین اخلاقی بودن اعمال‌اند و نمی‌توان آن‌ها را افزایش یا کاهش داد.

۴. وظیفه‌گرایان معتقدند که «درست»، به تعبیر راولز، مقدّم بر «خوب» است (Darwall, p 3).

۴. اراده نیک

چه چیزی در زندگی وجود دارد که بدون هیچ قید و شرطی خوب است و بدون مقایسه با چیز دیگری می‌توان آن را خوب دانست؟ اگر پاسخ ثروت باشد، بلافاصله باید گفت به شرطی که در راه خیر استفاده شود؛ پس ثروت، خوب بدون شرط نیست. یا اگر گفته شود استعدادهای ذهنی

خوب‌اند، باز باید گفت به این شرط که در اختیار یک دزد و مجرم نباشند؛ پس استعداد هم نمی‌تواند خوب بدون قید و شرط باشد. کانت نظریه خود را برای یافتن ریشه احکام اخلاقی از همین نقطه شروع می‌کند و معتقد است اگر بتوانیم چیزی را بیابیم که ذاتاً خوب است نه به خاطر پیامدها و چیز دیگری غیر از خودش، توانسته‌ایم به یک پایگاه مناسب به‌عنوان بنیاد احکام اخلاقی دست یابیم. کانت می‌گوید اراده خوب، یگانه چیز خوبی است که تنها برای خودش خوب است. حتی اگر کسی با اراده خوب کاری انجام دهد و نتیجه بدی به دست آید، نمی‌توان گفت شخص اراده بدی داشته است؛ بلکه باید گفت اراده وی خوب بود، ولی به خاطر شرایط و اوضاع مادی به انجام نیک نرسید؛ و این نقطه آغاز استدلال کانت برای یافتن بنیاد اخلاق است.

نیک هنگامی که در کنار اراده می‌آید، دقیقاً به چه معناست؟ کانت برای پاسخ به این پرسش توجه خود را به تکلیف معطوف می‌کند و می‌گوید: «اراده‌ای که تنها برای تکلیف عمل می‌کند، اراده نیک است» (به نقل از کاپلستون، ص ۳۲۴). یک اراده ممکن است نتواند خوب باشد، نه فقط به دلیل اینکه ممکن است تکلیف از روی انگیزه‌های ناشی از نفع شخصی انجام شده باشد، بلکه همچنین به دلیل اینکه ممکن است تکلیف از روی انگیزه‌های نوع‌دوستانه، که در عین حال از تمایل ناشی شده‌اند، انجام گرفته باشد (مک‌این‌تایر، ص ۳۸۳).

از دیدگاه کانت ما نمی‌توانیم تمایلات خود را انتخاب کنیم:

آنچه مقدور ماست انتخاب میان تمایل و تکلیف خود است؛ بنابراین چگونه تکلیف، خود را بر من عرضه می‌کند؟ تکلیف، خود را به‌عنوان اطاعت از قانونی که به‌طور کلی بر همه موجودات عاقل الزام شده است، بر من عرضه می‌کند (مک‌این‌تایر، ص ۳۸۵).

در این صورت رفتار او مطابق با تکلیف است؛ اما انگیزه او ادای تکلیف نیست. کانت این دو مفهوم را برای روشن‌شدن تکلیف از هم تفکیک می‌کند.

۵. فضیلت‌گرایی

کانت از فضیلت با عنوان اراده نیک و خیر مطلق یاد می‌کند. بدین ترتیب، او انسان فضیلت‌مند را انسانی می‌داند که دارای اراده نیک باشد، و در مورد آن می‌گوید:

هیچ چیز در جهان و حتی بیرون از جهان نمی‌توان در اندیشه درآورد که بی‌قید و شرط خوب دانسته شود؛ مگر خواست [یا اراده] خوب» (کانت ۱، ص ۱۲).

کانت دارایی‌های خارجی را مانند ثروت، استعدادها، ذهنی و سجایای اخلاقی نظیر شجاعت و ... را خیر مطلق و فی‌نفسه نمی‌داند؛ زیرا امکان استفاده آن‌ها برای غایات شر وجود دارد. در حالی که اراده نیک ممکن نیست در هیچ وضعی بد یا شر باشد؛ و لذا خیر مطلق و بدون قید و شرط است. کانت علاوه بر اراده نیک، به اراده قدسی اشاره می‌کند که همواره در راستای وظیفه عمل می‌کند، برخلاف شخص دارای اراده نیک که همواره به اصول عقلانی نیاز دارد؛ زیرا تمایل وی در راستای سرپیچی از آن‌هاست و از آنجا که شخص اخلاقی برای استنتاج کارها از اصول، به

عقل نیاز دارد، اراده چیزی جز عقل عملی نیست (Kant 1, p: 29). بدین ترتیب، قلمرو عقل عملی، قلمرو اعمال اراده است.

۶. امر مطلق و صورت‌های آن

طبق نظر کانت، یک قاعده کلی اخلاقی وجود دارد که همه افعال اختیاری باید بر اساس آن انجام شوند؛ به عبارت دیگر، این قاعده همه وظایف اخلاقی ما را مشخص می‌کند. این اصل اخلاقی از این قرار است: «تنها طبق قاعده‌ای عمل کن که در عین حال اراده کنی قانونی عام شود» (به نقل از اونی، ص ۶۳). کانت این اصل اخلاقی را «امر مطلق» نام نهاده است. مطابق نظر کانت، امر مطلق یگانه اصل اخلاقی و اساس اخلاق است که از اراده متعین شده نشئت می‌گیرد. «چنین هنجاری یکتاست و وجود بیش از یکی از آن امکان‌پذیر نیست» (راس، ص ۶۷). امانوئل کانت دو صورت‌بندی از امر مطلق ارائه می‌کند؛ اما تأکید می‌کند که هر دو اصل معطوف به حقیقتی یگانه‌اند.

۶-۱. صورت اول: خودآیینی یا قانون عام (اصل کلیت‌پذیری)^۲

من هرگز نباید به شیوه‌ای عمل کنم که همچنین نتوانم اراده کنم که ضابطه رفتارم به صورت قانون عام درآید (سالیوان، ص ۶۲).

معیاری که کانت برای تعیین و تشخیص وظیفه اخلاقی ارائه می‌دهد، این است که در زمان انجام هر عملی از خود پرسیم «آیا می‌پسندی که این آیین رفتاری، رواج یابد و فراگیر شود؟» به اعتقاد کانت با اندکی تأمل در پاسخ به این پرسش، می‌توان به شناخت وظیفه اخلاقی و عمل درست دست یافت. کانت نام این قاعده را که وظایف را معین می‌کند، امر مطلق می‌گذارد. همچنین است رفتن رستم به کوه اساطیری البرز برای آوردن کیتباد. پس از مرگ زو طهماسب تخت ایران تهی مانده است، باید از خاندان شاهی کسی را جست؛ و او کیتباد است. رستم به دستور پدر، تنها به جست‌وجوی کیتباد روانه می‌شود؛ بنابراین، رستم بر آیینی رفتار کرد که اعتقاد داشت این رفتار او، یک قاعده عام شود.

۶-۲. صورت دوم: احترام به کرامت اشخاص (اصل غایت بودن)^۳

چنان رفتار کن که انسانیت را چه در شخص خودت و چه در شخص دیگری همیشه به‌عنوان یک غایت بدانی و نه یک وسیله^۴ (کانت ۲، ص ۷۴).

رفتن رستم به هاماوران و رهانیدن کاووس از چنگ شاه هاماوران، احترام به کرامت پادشاه است. پادشاه هاماوران برای دربند کردن کاووس از دو پادشاه سرزمین‌های مصر و بربرستان کمک خواسته است. سپاه رستم با سپاه سه کشور روبه‌رو می‌شود و با آنکه شمار آن‌ها در برابر سپاه دشمن بسیار اندک است، ولی در فرجام پیروزی با سپاه ایران است. پادشاه بربرستان زنهار می‌خواهد. آن‌گاه کاووس را تندرست به نزد رستم می‌آورند. این نخستین بار و آخرین بار نیست که رستم برای

رهایی و آزادی کاووس جان خویش و سپاهیان را به خطر می‌اندازد؛ هنگامی که شاه ایران آهنگ پرواز به آسمان‌ها را دارد و بر اثر ناکامی، در سرزمین آمل فرود می‌آید، این رستم است که وظیفه خود می‌داند تا به همراه چند پهلوان دیگر به آمل برود و پادشاه را باز یابد. تا بدین ترتیب، کرامت پادشاه را حفظ کند؛ پادشاهی که بر اثر خیره‌سری و جنون، چند بار خود را تا آستان مرگ می‌کشانند.

وظیفه‌گرایی به اصول اخلاقی مانند آزادی، عدالت، احترام به حقوق اشخاص، وفاداری به حقیقت در رابطه با دیگران، صرفاً به‌عنوان این‌که آن‌ها یک شخص هستند توجه می‌کند؛ بنابراین، دلیل وظیفه‌گرایان، شخص‌محور است؛ یعنی چون این عمل، نوعی احترام به اشخاص دیگر است الزامی است (همان، ص ۳۲). برای مثال، در ادامه به وفاداری و ادای احترام رستم به کرامت شاهان اشاره می‌شود:

خانواده رستم همواره به پادشاه وقت وفادارند. این وفاداری در آزمون‌های گوناگون نموده می‌شود. هنگامی که نوذر راه بیداد در پیش می‌گیرد، بزرگان کشور از سام تقاضا می‌کنند تکلیف قبول پادشاهی کند، اما او چون از خاندان سلطنتی نیست، این پیشنهاد را رد می‌کند و چنین پاسخ می‌دهد:

بدیشان چنین گفت سام سوار	که این کی پسندد ز ما کردگار؟
که چون نوذری از نژاد کیان	به تخت کیی بر، کمر بر میان
به شاهی مرا تاج باید بسود	محال است و این کس نیارد شنود!

(فردوسی، ج ۱، ص ۱۶۰)

زال نیز پس از سام پاسدار خاندان کیان است؛ هنگامی که پس از مرگ گرشاسب، تخت ایران از پادشاه تهی می‌ماند، زال رستم را برای یافتن کیقباد، که از تبار کیان است، به البرزکوه رهسپار می‌کند. چون آمد، او را بر تخت می‌نشانند. باز زمانی که کاووس شاه در هاماوران و مازندران گرفتار می‌شود، زال به رستم فرمان می‌دهد که برای نجات او بشتابد.

میان سلطنت نوذر و کیقباد که ایران شهر دورانی بحرانی را می‌گذراند، امکان به سلطنت رسیدن خاندان رستم وجود دارد، ولی آنان به جهت آن‌که تبار شاهی ندارند، ابا می‌کنند. رستم دست کم تا پایان پادشاهی کیخسرو فرمانبر و خدمتگزار کمر بسته شاهان ایران است و عمر خود را برای نجات و حفظ ایران بارها به خطر می‌اندازد. تنها پس از کناره‌گیری کیخسرو و بر تخت نشستن لهراسب است که اطاعت و احترام ویژه خاندان زال نسبت به دربار سستی می‌گیرد و در پی آن، رستم نیز در سیستان کناره می‌جوید و دیگر به دربار نمی‌رود. رستم و خاندان وی چنان رفتار می‌کنند که انسانیت را در شخص خود یا شاهان، همیشه به‌عنوان یک غایت می‌دانند و نه صرفاً وسیله.

۷. انواع تکالیف مهم مشخص شده برای انسان در باب اخلاق و منشأ آن

کانت در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق چند نمونه از وظایفی را مطرح می‌کند که کاربرد پیروی از امر مطلق را نشان می‌دهند و این وظایف را به وظایف در برابر خود و وظایف در برابر دیگران یا به عبارتی دیگر، تکلیف کامل و تکلیف ناقص تقسیم می‌کند. کانت تکلیف کامل (Perfect) را تکلیفی می‌داند که در تبعیت از تمایلات هیچ‌گونه استثنایی نمی‌پذیرد و در برابر، تکلیف ناقص (Imperfect) را تکلیفی می‌داند که در تبعیت از تمایلات استثناپذیر است. از نظر کانت، منشأ تکلیف اخلاقی صرفاً عقل است، نه تجربه؛ بنابراین، از نظر او تکلیف نمی‌تواند بر تجربه استوار باشد؛ زیرا ممکن نیست که با قطعیت کامل، از راه تجربه، حتی یک مورد را پیدا کرد که در آن قاعده کاری، هر چند درست و بر حق، تنها بر بنیاد اخلاقی و مفهوم وظیفه استوار باشد (کانت ۱، ص ۳۶).

۷-۱. تکالیف انسان نسبت به خود

مهم‌ترین تکالیف انسان نسبت به ذات خود عبارت‌اند از: تلاش برای انتقال از وضع طبیعی به وضع مدنی، کوشش برای پذیرش تمام مسئولیت‌های مربوط به زندگی و مقدرات خود، کوشش برای دفع شر از وجود خویش و پیوستن به خیر، کوشش برای ساختن شخصیت قابل قبول (از لحاظ اخلاقی) برای خویش، کوشش برای شناخت ذات خویش و کوشش برای پرورش قوا و استعدادهای فطری و طبیعی خویش. به موجب این تکالیف، انسان باید به خودآزمایی و خودپژوهی بپردازد تا معلوم شود که آیا خصلت او از خلوص اخلاقی برخوردار است یا خیر.

رستم هنگامی که کودکی بیش نیست، یکی از تکالیف که نسبت به ذات خود احساس می‌کند، این است که باید بکوشد خود را در وضعیت اجتماعی فرهیخته و کاملی قرار دهد. اگر جامعه از لحاظ اصول مدنی و اخلاقی نابسامان باشد، او مکلف است از آن بیرون رود و شرط کمال انسان را در این می‌داند که مسئولیت زندگی خود را تماماً بر عهده گیرد. او کشتن پیل سپید (پیل بزرگ زال که از بندرها شده) را نخستین وظیفه اخلاقی خود می‌داند؛ چون هیچ‌کس را یارای برابری با او نیست و بیم آن است که کسانی را هلاک کند. به اعتقاد رستم، باید هرچه بیشتر و تا می‌تواند چنان عمل کند که گویا همه چیز بر دوش اوست و تنها به این شرط می‌تواند امیدوار باشد که حکمت بالغه، سعی و جهت خیرخواهانه او را به کمال خواهد رساند. این بدان علت است که حکمت بالغه (ذات خداوند) در واقع در درون اوست و باطن خود را تشکیل می‌دهد. از این جهت وقتی رفتار رستم چنان باشد که گویا همه چیز بر دوش خود اوست، حکمت بالغه سعی او را به نتیجه خواهد رساند؛ بنابراین، گرز نیای خود، سام را برمی‌دارد و بر سر پیل بزرگ می‌کوبد و او را در دم هلاک می‌کند.

رستم در باب رفتن به هفت خان، دارای آزادی و اراده و اختیار است. اولین اصلی که کانت در اینجا مطرح می‌کند، این است که چنان رفتار کن که همیشه قانون بر اعمال تو حاکم باشد. آن قاعده بنیادی که رستم باید رفتار خود را بر اساس آن مشخص کند، عبارت است از: اعمال آزادانه

با غایات ذاتی انسانیت؛ پس او نباید تابع تمایلات خود باشد، بلکه باید آن‌ها را تحت ضبط و ربط درآورد. هنگامی که کاووس در مازندران گرفتار می‌شود، زال رستم را مأمور نجات شاه می‌کند و به او می‌گوید: برای رسیدن بدانجا دو راه است؛ یکی راهی دراز و بی‌خطر و دیگر، راهی کوتاه و پرخطر. رستم آزادانه و از روی اختیار، راه دوم را در پیش می‌گیرد. زال رستم را دل داد و به رفتن برانگیخت. خود نیز حتی به مرگ فرزند رضا داد؛ زیرا نجات کشور و خویش‌کاری مردانگی، غایت ذاتی انسانیت است و رستم نباید تابع هراس و تمایلات خود باشد.

هفت‌خوان‌ها هدفی هماهنگ با آیین ایزدی و ارزش‌های اخلاقی حماسه دارند و پهلوان در راهی سزاوار به‌جان می‌کوشد تا سزاوار نام بلند باشد که آرمان زندگی و مرگ است (مسکوب، ص ۳۴).

مسئله مهم دیگر در بیان تکلیف رستم نسبت به خویش‌ن، اصل احترام به خود است. در این

باب کانت می‌گوید:

اصل تکالیف انسان نسبت به خویش‌ن از باب ترجم به خود نیست، بلکه از احترام به خود است؛ یعنی اعمال ما باید با شرافت انسانی منطبق باشد (کانت ۲، ص ۲۰۵).

کانت اضافه می‌کند که پژوهش در احوال خویش‌ن باید امری دائمی و متصل باشد. خودپژوهی در واقع عمل خاصی است که استمرار آن بسیار دشوار است. ما باید مراقبت دائمی نسبت به اعمال خود داشته باشیم. اعمال ما همیشه باید تحت مراقبت ویژه‌ای باشد که پیوسته ناظر بر خلوص عقاید و دقت اعمال ما باشد (همان، ص ۲۰۹). اسفندیار با دین جدیدی آمده است و علاوه بر قدرت، شوکت و اصل و نسب، دین را برای یاری خود آورده است؛ اما نه دینی که انسان را به نرمی و کردار نیک دعوت می‌کند، بلکه دینی که تنها باید او را برای رسیدن به هدفش یاری کند. در طرف دیگر میدان، رستم قرار دارد که به‌واسطه داشتن تجربه و جوانمردی، مجسم اخلاق است و بارها برای جلوگیری از ستم و تجاوز جنگیده است؛ اخلاقی که از یک آیین سالم و خالصانه نشئت می‌گیرد. برای همین مدام از اسفندیار خواهش می‌کند که دست از لج‌بازی و جنگ بردارد. رستم از رزم نمی‌هراسد؛ زیرا بارها برای آزادی ایران و نجات ایرانیان و مظلومان با افتخار جنگیده و پیروز شده است. او پایبند آیین است. از بزرگان و شاهان اطاعات می‌کند؛ برای همین می‌گوید: من خودم نزد گشتاسب‌شاه آمده، خدمت خواهم کرد:

برابر همی با تو آیم به راه کنم هرچه فرمان دهی پیش شاه

(فردوسی، ج ۳، ص ۱۷۸)

اما اسفندیار پافشاری می‌کند که باید رستم را دست‌بسته ببرد. شخصیت رستم در این داستان شخصیتی سنتی و جاافتاده است. مظهری از عدالت‌جویی، اعتدال و برقراری امنیت اجتماعی است. او انسانی است که از منطق و واقعیت پیروی می‌کند و برای خود ارزش و احترام قائل است. و با تمام کوشش خود از برقراری تعادل و تعاون میان اسفندیار و گشتاسب ناکام می‌ماند و سرانجام اسفندیار نابود می‌شود.

فردوسی خردگراست و به همه چیز با دید خرد می‌نگرد. او دین دارد؛ دینی که اخلاق نیکو را ترویج می‌دهد، نه دینی که در خدمت امیال شخصی باشد. او می‌داند که دین منطق دارد و از نظر او خرد انسان، افکار و اعمال دینی را تأیید می‌کند. اعمال انسانی باید در خدمت دین باشد، نه این که دین در خدمت سوءاستفاده‌های شخصی و جاه‌طلبی افراد باشد.

کانت در باب تکالیف انسان نسبت به خویشتن موارد متعددی ذکر کرده است که در ادامه، به مهم‌ترین مورد آن، اشاره می‌شود:

تکلیف انسان نسبت به بدن خود و مسئله محکوم کردن خودکشی

در دستورات اسلام آیات و روایات فراوانی برای حرمت اضرار به نفس و خودکشی داریم (بقره، ۱۹۵). مباحث کانت می‌تواند فلسفه خوبی برای حرمت اضرار به نفس و محکومیت خودکشی باشد و مورد استفاده قرار گیرد. وی در این باب می‌گوید که خودکشی به این دلیل ممنوع و منفور نیست که حیات باید یک خیر عالی تلقی شود؛ چه در این حال، ممکن است که هرکس خودکشی را وسیله دست‌یافتن به خیر عالی تلقی کند. طبق قاعده بصیرت، خودکشی بهترین وسیله می‌بود که انسان می‌توانست، به واسطه آن، خود را از سر راه بردارد؛ اما طبق قاعده اخلاق، در هیچ شرایطی این کار مجاز نیست؛ زیرا این عمل به معنای اهدام انسانیت است و انسان را نازل‌تر از حیوانات قرار می‌دهد؛ مانند اقدام به خودکشی رستم پس از مرگ سهراب:

یکی دشنه بگرفت رستم به دست	که از تن ببرد سر خویش پست
بزرگان بدوی اندر آویختند	ز مژگان همی خون فروریختند

(فردوسی، ج ۱، ص ۲۹۷)

به نظر کانت ما تحت شرایط و اهداف خاصی به جهان آمده‌ایم؛ اما کسی که خودکشی می‌کند، برخلاف غایت خود عمل می‌کند؛ و مانند کسی است که مسئولیت خود را رها کرده، از این جهان به جهانی دیگر می‌رود؛ پس او را باید به‌عنوان کسی که علیه خدا طغیان کرده است، تلقی کرد (کانت ۲، ص ۶۷).

۲-۷. تکلیف انسان نسبت به دیگران

کانت درباره ارتباط عدالت و تکلیف می‌گوید:

عالی‌ترین تکلیف ما نسبت به دیگران عبارت است از حرمت‌نهادن به حقوق دیگران. این تکلیف ماست که حقوق دیگران را مراعات کنیم و به معنی یک امر مقدس آن را پاس داریم. حقوق مردم چیزی است که به هیچ وجه نمی‌توان در مورد آن چون و چرا کرد و یا آن را مورد تعرض قرار داد (کانت ۳، ص ۱۱۸).

رفتار رستم در مواجهه با خواسته تهمنه نیز قابلیت داوری دارد. رستم که آثار نجابت و خرد را در تهمنه پری‌روی مشاهده می‌کند، او را به همسری برمی‌گزیند. رفتار رستم بزرگ‌منشانه بود؛ چرا که از ویژگی‌های بزرگ‌منش آن است که تقاضای دیگران را با گشاده‌رویی می‌پذیرد، به دیگران نیکی

می‌کند و مهر می‌ورزد، رفتارش با بزرگان، توأم با احترام است و اهل اقدامات بزرگ و چشمگیر است. رستم به‌عنوان یکی از وظیفه‌گرایان سرسخت و سنتی، رفتن به «سپیدکوه» را اراده نیک و انجام این تکلیف اخلاقی را از مفاهیم کلیدی در اخلاق می‌داند و معتقد است هر فردی باید بر طبق وظیفه و به انگیزه ادای وظیفه اخلاقی خود رفتار کند؛ زیرا کارهایی که مخالف وظیفه‌اند، گرچه سودمند باشند، ولی به لحاظ اخلاقی نادرست و بی ارزش‌اند.

بر این کوه، قلعه عظیمی است که مردمانش یاغی هستند و تا آن روز کسی به گشایش قلعه توفیق نیافته است. جد رستم، نریمان، در پای آن کوه کشته شده و سام که به خون‌خواهی پدر بدانجا لشکر کشیده، پس از سال‌ها که آن را در محاصره گرفته بود، ناکام بازگشته است. با راهنمایی زال، رستم و همراهانش در هیئت یک کاروان که بار نمک دارند، روانه دژ می‌شوند. این نیرنگ در دژنشینان کارگر می‌افتد و کاروانیان را به درون راه می‌دهند. شبانگاه رستم و یارانش که سلاح زیر جامه پنهان دارند، حمله می‌برند و مردان قلعه را از دم تیغ می‌گذرانند و خزانه دژ را به تصرف درمی‌آورند.

۷-۳. تکالیفی نسبت به طبقات خاصی از افراد

ایمانوئل کانت در این قسمت به تکالیف مرتبط با طبقات خاص اجتماع می‌پردازد که بر اساس سن، جنس و موقعیت از همدیگر تفکیک می‌شوند (مجتهدی، ص ۱۱۴). کانت اصل حق را شرط لازم برای زندگانی اجتماعی می‌داند و این اصل را برای فرمانروا و برای مردم یکسان می‌پندارد. وی معتقد است که مردم نیز همانند فرمانروا و در برابر او حقوق نقض ناشدنی دارند؛ گو آنکه ممکن است قدرت استوارکردن آن‌ها را نداشته باشد. کانت فرمانروا را از اشتباه مبرا نمی‌داند و بر این است که او در صورتی از اشتباه و نادانی مصون می‌ماند، که برتر از انسان و برخوردار از الهام خدایی باشد، و البته این ناممکن است؛ از این رو، آزادی قلم را نه تنها نگهبان حق مردم می‌شمرد، بلکه باور دارد این آزادی زمینه امکان شناخت بدی‌ها را برای فرمانروا فراهم می‌کند و او را به اصلاح این بدی‌ها وامی‌دارد.

۷-۳-۱. تکلیف نسبت به شاه

بن‌مایه «چهره‌های نمادین»، از بنیادی‌ترین بن‌مایه‌های شاهنامه به‌شمار می‌رود و سازوکارهای ریشه‌ای حماسه ملی ما بر آن‌ها استوار است و کردار آن‌ها هدف‌های نهفته در دل روایت‌ها را آشکار می‌سازد. در زمره این چهره‌های نمادین، شاهان و پهلوانان هستند که دو پایه استوار و استومند در روند حماسه ملی ما به‌شمار می‌آیند:

شاه و پهلوان، دو عنصر مهم از نظامی واحد و وابسته و مکمل یکدیگرند؛ اما اینکه در نخستین ادوار، شاهی و پهلوانی در وجود یک تن تحقق می‌یابد، بسیار سنجیده است؛ زیرا، در این روزگاران هنوز سخنی از تفکیک وظایف این دو در میان نیست. نخستین بار در زمان پیری فریدون، هنگامی که نبیره

او، منوچهر، به‌صورت جوانی برومند در کنار فریدون و سهیم در وظیفه مملکت‌داری است، پهلوانان به میدان می‌آیند و کار سپهداری و لشکرکشی و تدارک امور سپاه به آنان واگذار می‌شود. از این پس، هر زمانی و به هر دلیلی که پهلوان در عرصه نباشد و یا پهلوان راستین یافت نشود، این امر از نشانه‌های آشکار خواری و خذلان دانسته می‌شود؛ و اما پهلوانان عصر اول در کنار فریدون و منوچهر، عبارت‌اند از: گرشاسب، سام، قارن و قباد و کاوه، شیروی، شاپور و [...] (حمیدیان، ص ۱۸۷).

از این پس مرکز ثقل قهرمانی‌ها از شاهان اساطیری که در حقیقت پهلوانان دینی و ملی هم بودند، به پهلوانان منتقل و شاه-پهلوان به دو شخص تفکیک می‌شود. شاه در مرکز، به اداره مملکت و صدور فرمان‌ها می‌پردازد و به‌ندرت، در لشکرکشی‌ها شرکت می‌کند.^۵ پهلوان نیز در نقش خود باقی می‌ماند. رستم عمل به فرمان و اطاعت از دستور شاهان را غایت وظیفه اخلاقی می‌داند. او به دستور کیخسرو، مأمور جنگ با اکوان دیو می‌شود؛ شاه در پاسخ به دادخواهی چوپانی که به درگاهش روانه شده است، از رستم یاری می‌خواهد؛ زیرا پهلوانی غیر از رستم یاری مقابله با چنین دیوی مهیب را ندارد. رستم بی‌چون و چرا فرمان کیخسرو را می‌پذیرد:

چنین گفت رستم که با بخت تو نترسد پرستند تخت تو
 ز دیو و ز شیر و ز نر اژدها ز شمشیر تیرم نیابد رها
 (فردوسی، ج ۲، ص ۶۳۲)

همچنین در نجات بیژن از چاه افراسیاب، کیخسرو با نگاه در جام گیتی‌نمای خود^۶ از احوال بیژن که در چاهی آویزان و سرنگون بود، آگاهی یافت و تنها راه نجات او را به دست رستم دانست. در اینجا نیز رستم مانند گشایش دژ سپید نیرنگ به کار می‌برد و در هیئت کاروان‌سالار، با کاروانی از متاع به توران روی می‌نهد، به کاخ افراسیاب حمله می‌برد و گنج و لوازم دربار او را که غافل‌گیر شده و گریخته است، میان سپاهیان تقسیم می‌کند.

رستم در فرمانبرداری از شاه که ارزشی بلامنازع در سرزمین آریایی‌های ایرانی کهن تلقی می‌شده، تسلیم محض بوده است.

نحوه کشته‌شدن سهراب به دست رستم، نکته‌ای قابل تأمل است. ناراستی و نیرنگی که رستم در جنگ با سهراب به کار گرفته است، نکته‌ای است که از منظر اخلاقی قابل چشم‌پوشی نیست و رفتاری خارج از فضیلت راست‌کاری به شمار می‌رود. بسیاری از پژوهندگان این حوزه نیز رفتار رستم را در این زمینه ناپسند خوانده و آن را خارج از اصول اخلاقی برشمرده‌اند. فریب و افسون رستم به سهراب، نکته‌ای است که ارتباطی مستقیم با مرگ سهراب داشته است:

در این داستان، رستم پیروزمند، اما در واقع مغلوب است؛ وی تنها با توسل به فریب توانسته است تفوق احراز کند (هانزن، ص ۱۹۶).

این در حالی است که سهراب، پیش از مبارزه، رستم را به صلح دعوت می‌کند؛ اما رستم سر

باز می‌زند و می‌گوید:

بسی گشته‌ام در فراز و نشیب
نیم مرد دستان و بند و فریب
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱)

رستم، خود را به دور از هرگونه فریب و نیرنگی معرفی می‌کند و مهم‌تر آن‌که هم‌اوردی که به او پیشنهاد صلح داده است، به دروغ و فریب‌کاری متهم می‌کند. این عمل رستم به‌زعم بسیاری از پژوهشگران تهی از فضیلت عدالت و جوانمردی است و رستم در سوی دیگر فضیلت عدالت، یعنی رذیلت ظلم قرار گرفته است.

حقیقت امر این است که به‌زعم نگارندگان این مقاله، در این روایت، دفاع از میهن انگیزه اصلی نبرد و تکلیف رستم است. رفتاری که رستم در رویارویی با سهراب در پیش گرفت، توأم با نابرابری نبود؛ زیرا او قانونی را که خود در مبارزه مطرح ساخت، پاس داشت و از منظر اخلاقی و با توجه به معیارهای مورد نظر در مکتب وظیفه‌گرایی کانت، شیوه وی در جنگ قابل دفاع است، هرچند رفتاری نکوهیده به‌شمار آید. از نظر کانت ملاک درستی اعمال، احساسات و نتایج اعمال نیست و همچنین حجیت فرد، اعم از انسان و خداوند، ضامن درستی اعمال نیست. فضیلت در نظر او معنای دیگری داشت و آن، عبارت بود از ادای وظیفه یا فعل مطابق با وظیفه؛ اما صرف مطابقت با وظیفه برای تحقق فضیلت کافی نیست، بلکه تبت فاعل نیز باید ادای وظیفه باشد. در وظیفه‌گرایی، ملاک سنجش افعال اخلاقی، وظیفه است. حقایق افعال اخلاقی، ناشی از یک الزام است؛ الزامی که در خود عمل نهفته است؛ در نتیجه، درستی و نادرستی افعال، برآمده از ذات خود فعل است؛ یعنی فعل خوب ذاتاً مستحق تحسین است و نه به موجب ایجاد نتایج خوب. این به این معنی نیست که در باب وظیفه و ملاک آن، عملاً باید دست کنشگر را برای هر نوع ستم و جنایتی باز گذاشت. رستم همواره به وظیفه خود عمل می‌کند و فرمان شاه را بالاترین فرمان‌ها می‌داند. یا هنگامی که پای کین‌خواهی بزرگی در میان باشد، جوانمردی رستم مانع از سنگدلی و سخت‌گیری پهلوان نیست. یک نمونه سنگدلی در قتل سرخه، پسر افراسیاب نموده می‌شود؛ سرخه که اسیر شده است، اظهار لابه و تضرع می‌کند و خود را بی‌گناه و دوست سیاوش می‌خواند، حتی پهلوان انعطاف‌پذیری چون طوس دل بر او می‌سوزاند؛ اما رستم نرم نمی‌شود و به کشتن او فرمان می‌دهد:

سرش را به خنجر بریزد زار
سرخه سرش، تنش بر دار کرد
بر آن کشته از کین برافشاند خاک
تنش را به خنجر بکردند چاک
زمانی خروشید و برگشت کار
دو پایش ز بر، سر نگونسار کرد
(فردوسی، ج ۲، ۴۱۰)

در همین جنگ اول کین‌خواهی سیاوش است که دستور می‌دهد خاک توران را ویران کنند. وظیفه‌گرایی، احترام به خود ارزش را الزامی می‌داند؛ فارغ از اینکه این رفتار چه نتایجی را به دنبال داشته باشد (کانت ۱، ص ۹۴).

از نظر کانت ارزش اخلاقی یک عمل، وابسته به انگیزه انجام فعل با قصد انجام وظیفه است. فعل اخلاقی باید به تبت وظیفه‌شناسی یا به خاطر نفس وظیفه انجام گیرد (kant 2, p 77).

۷-۳-۲. تکلیف شاه نسبت به پهلوان

تصویری که فردوسی از شخصیت رستم پهلوان، برای ما به نمایش می‌گذارد، فردی تعالی‌یافته و کامل است. در شاهنامه تمام وظایفی که بر دوش او محول شده است، کامل و بی نقص به انجام می‌رساند و سربلند و پیروز می‌شود: کشتن پیل سپید زال، رفتن به کوه سپند به خون‌خواهی جدش نریمان، آوردن کيقباد از البرزکوه، عبور از هفت‌خان برای رهایی کاووس، نبرد با افراسیاب، کشتن اکوان دیو و ... اسلامی ندوشن درباره رستم چنین می‌نویسد:

او در حالی که میرا از ضعف‌های انسانی نیست، تمام صفات یک مرد آرمانی را در خود دارد. در طی عمری دراز از تمام مواهب زندگی بهره می‌گیرد. هم بر نیروی بدنی خود تکیه دارد و هم بر نیروی معنوی خود. هم سربلند زندگی می‌کند و هم کامیاب، و تا آنجا که یک بشر خاکی بتواند بر طبیعت قهار مسلط شود، او تسلط دارد. در عین حال، چون انسان است، سرنوشت او جدا از سرنوشت انسان‌ها، یعنی عاری از بعضی ناکامی‌ها نیست (ص ۲۵۸).

کاووس به کشور هاماوران لشکر کشیده و اسیر شده است. از سوی دیگر، چون افراسیاب تخت ایران را از پادشاه تهی دیده، به ایران حمله کرده است. مُلک با خطر بزرگی روبه‌روست و ایرانیان بار دیگر به رستم پناه می‌برند. پس از آنکه رستم، کاووس را از زندن هاماوران می‌رهاند و به ایران بازمی‌گرداند، شاه، در ازای خدماتش مقام «جهان پهلوانی»، یعنی پهلوان بی‌همتا را به او می‌دهد:

جهان پهلوانی به رستم سپرد همه روزگار بهی زوشمرد
(فردوسی، ج ۱، ص ۲۴۸)

هیچ چیز نمی‌تواند فراتر از نیات یا روح خود کانت باشد. خواست وی این است که فرد اخلاقی را همچون منظر و معیاری برتر از هر نظام اجتماعی بالفعل و خارج از آن نشان دهد. او از نوک‌رصفتی بیزار است و به استقلال نفس ارزش می‌دهد (مک‌این‌تایر، ص ۳۹۶). هنگامی که کاووس بر رستم خشم می‌گیرد (چون رستم برای جنگ با سهراب چند روزی درنگ کرده است)، او در جواب شاه می‌گوید:

دلیران به شاهی مرا خواستند همان گاه و اختر بیاراستند
سوی تخت شاهی نکردم نگاه نگه داشتم رسم و آیین و راه
اگر من پذیرفتی تاج و تخت نبودی تو را این بزرگی و بخت
(فردوسی، ج ۱، ص ۲۷۵)

و یا هنگامی که اسفندیار تنها راه گذشتن از جنگ را به بندکشیدن رستم به شمار می‌آورد، رستم ضمن یادآوری پهلوانی‌ها و خدمات ارزنده‌ای که در حق شاهان به‌جای آورده است، می‌گوید:

چه نازی بدین تاج گشت‌اسبی بدین تـازـه آیین لهراسبی
که گوید برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند
که گر چرخ گوید مرا کاین نیوش بگـرـز گـرانش بمالـم دو گوش

من از کودکی تا شدستم کهن
بمدین گونه از کس نبردم سخن
(فردوسی، ج ۳، ص ۱۶۴)

درخواست اسفندیار پذیرفتنی نیست؛ زیرا باید دست به بند او داد، و دست به بند دادن، یعنی نام‌آوری‌ها و افتخارهای گذشته خود را پایمال کردن. کسی که هم گردن‌فرازان جهان را به بند کشیده، چگونه اکنون پیرانه‌سر، مانند یک محکوم، مانند یک اسیر، بگذارد که بازوانش را ببندند (اسلامی ندوشن، ص ۲۱۳).

بنا بر شاهنامه رستم فطرتی در منتهای نجیبی دارد، از اختلاف دینی هیچ صحبتی نیست. او نیز مانند پهلوانان دیگر یکی از خداپرستان باایمان به شمار می‌رود. معلوم است که وظیفه رستم، اطاعت از اسفندیار، فرستاده شاه، بود؛ اما توهین بر شرف و افتخار او سخت گران آمد و در نتیجه، کشکمش آن‌ها ضروری است (نولدکه، ص ۱۶۱).

چه کاووس پیشم، چه یک مشت خاک
چرا دارم از خشم او ترس و باک
(فردوسی، ج ۱، ص ۲۷۷)

رستم دارای مقامی مقدس و روحانی بوده و از قدرت‌های فوق انسانی برخوردار است؛ اما برای وی، احترام به غرور انسانی خود، به منزله احترام به اصول اخلاقی و دینی است؛ فریضه‌ای است که نمی‌توان از آن درگذشت. او خود را فرمانبر پادشاه می‌داند، ولی تا هنگامی که پادشاه غرور و شخصیت وی را در معرض تهدید قرار نداده است. این تکلیف از منظر کانت ناقص خوانده می‌شود؛ زیرا با تبعیت از تمایلات، دارای استثنائاتی شده است.

۸. نتیجه

در مکتب اخلاقی ایمانوئل کانت، عنصر تکلیف یا وظیفه، اساسی‌ترین نقش را ایفا می‌کند. نظریه اخلاقی کانت به‌عنوان یک نظریه وظیفه‌گرای اخلاقی، در مقابل نظریات نتیجه‌گرایان تأثیر بسیاری در حوزه فلسفه اخلاق گذاشته و توجه فیلسوفان زیادی را به خود جلب کرده است. این نظریه، بر این نکته استوار است که اعمال، فی‌نفسه درست یا نادرست هستند و درستی و نادرستی آن‌ها متکی بر خوبی و بدی نتایجشان نیست. ویژگی اصلی مکتب وظیفه‌گرایی و به‌ویژه نظریه اخلاقی کانت، توجه به وظایف و ذات اعمال، صرف‌نظر از نتایج آن‌هاست. از نظر کانت، غایت عمل هرگز کاری را توجیه نمی‌کند، بلکه وضعیتی حقیقی در آن عمل است که آن را درست یا نادرست می‌سازد. نگارندگان با تحلیل و واکاوی شخصیت رستم در شاهنامه، به این نتیجه رسیدند که انواع تکلیف مهم مشخص‌شده در باب اخلاق در مکتب وظیفه‌گرای کانت، با شخصیت او همخوانی و ارتباط دارد. تکالیف مهم عبارت‌اند از:

۱. تکالیف رستم نسبت به خود که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: تلاش برای انتقال از وضع طبیعی به وضع مدنی، کوشش برای پذیرش تمام مسئولیت‌های مربوط به زندگی و مقدرات خود، کوشش برای دفع شر از وجود خویش و پیوستن به خیر، کوشش برای ساختن شخصیت قابل قبول

(از لحاظ اخلاقی) برای خویش، کوشش برای شناخت ذات خویش و کوشش برای پرورش قوا و استعداد‌های فطری و طبیعی خویش. رستم با کشتن پیل سپید و رفتن به هفت‌خان برای نجات شاه ایران و کشتن اکوان‌دیو و گشودن دژ سپند و ...، تمام مسئولیت‌های مربوط به زندگی و مقدرات خود را به دوش گرفت و برای دفع شر آن‌ها از وجود خود کوشید و این‌گونه شخصیتی پذیرفتی از لحاظ اخلاقی برای خویش ساخت.

۲. تکالیف رستم نسبت به دیگران، و به‌طور خاص تکلیف وی در برابر شاه: هنگامی که رستم در مواجهه با خواسته‌ی تهمینه آثار نجابت و خرد را در وی مشاهده می‌کند، او را به همسری برمی‌گزیند. رستم با بزرگ‌منشی به دیگران نیکی و مهر می‌ورزد، رفتارش با بزرگان توأم با احترام است. او به‌عنوان یکی از وظیفه‌گرایان سرسخت و سنتی، رفتن به سپیدکوه را اراده‌ی نیک و انجام این تکلیف اخلاقی را از مفاهیم کلیدی در اخلاق می‌داند و معتقد است هر فردی باید بر طبق وظیفه، و به انگیزه‌ی ادای وظیفه‌ی اخلاقی خود رفتار کند. همچنین است انجام تکالیفی که نسبت به شاه بر ذمه‌ی رستم نهاده شده است و او با دلیری و فراست بسیار، کاووس را از بند شاه‌هاماوران و دیو سپید می‌رهاند.

پی‌نوشت

1. Bentham, Jeremy (1834), Deontology or the Science of Morality.
 2. Universalizability
 3. Principle of ends.
 4. Possible Kindom of ends
۵. تنها موردی که شاه و پهلوان در وجود یک تن گرد می‌آید، کیخسرو است.
۶. رستم از نظرگاه تاریخی، یکی از شاهزادگان بزرگ پارتی بوده که بر سرزمین‌های باختری شاهنشاهی پارت فرمانروایی می‌کرده و کم‌وبیش پایگاهی همانند پادشاهان بزرگ پارت پیدا کرده بوده است. این فرمانروای توانا، بر اثر ایستادگی در برابر کوشانی‌ها و دیگر مهاجمان بدوی و لشکرکشی به گرگان و مازندران و پشتیبانی از خاندان گودرز، به‌گونه‌ی پهلوان قومی مردم سیستان درآمده است (سرکاراتی، ص ۳۹).
۷. کیخسرو با نگاه کردن در این جام از اسرار پنهان عالم آگاه می‌شد.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، شرکت سهامی انتشار، چاپ نهم، تهران ۱۳۸۵.
- اونی، بروس، نظریه‌ی اخلاقی کانت، ترجمه‌ی علیرضا آل بویه، بوستان کتاب، قم ۱۳۸۱.
- پرهام، باقر، با نگاه فردوسی؛ مبانی نقد خرد سیاسی در ایران، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷.
- حمیدیان، سعید، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۲.
- راس، دبلیودیوید، شرحی بر تأسیس مابعدالطبیعه‌ی اخلاق کانت، ترجمه‌ی محمدحسین کمالی‌نژاد، حکمت، تهران ۱۳۷۶.
- سالیوان، راجر، اخلاق در فلسفه کانت، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، طرح نو، تهران ۱۳۸۰.

- ستّاری، رضا و همکاران، «شخصیت رستم بر اساس داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو»، متن پژوهی ادبی، دوره ۱۹، ش ۶۴، ص ۸۳-۱۰۹، ۱۳۹۴.
- سرکاراتی، بهمن، سایه‌های شکار شده، طهوری، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۵.
- صادقی، مریم، «تحلیل شخصیت رستم در نبرد با سهراب»، مطالعات نقد ادبی، دوره ۷، ش ۲۷، ص ۱-۱۷، ۱۳۹۱.
- فردوسی، شاهنامه، چاپ جلال خالقی مطلق، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۶.
- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، ج ۶، سروش، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۵.
- کانت، امانوئل (۱)، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، خوارزمی، تهران ۱۳۶۹.
- _____ (۲)، درس‌های فلسفه اخلاق، ترجمه منوچهر صانعی دژه‌بیدی، نقش و نگار، تهران ۱۳۷۸.
- _____ (۳)، مابعدالطبیعه اخلاق: مبانی مابعدالطبیعی تعلیم فضیلت، ترجمه منوچهر صانعی دژه‌بیدی، نقش و نگار، تهران ۱۳۸۰.
- کمالی‌بانیانی، مهدی‌رضا و میرجلال‌الدین کزازی، «تحلیل شخصیت رستم در هفت خان براساس دیدگاه‌های یونگ و فروید»، فنون ادبی، دوره ۸، ش ۴، ص ۱-۱۶، ۱۳۹۵.
- مجتهدی، کریم، فلسفه نقادی کانت، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۸.
- مسکوب، شاهرخ، تن پهلوان و روان خردمند، طرح نو، تهران ۱۳۷۴.
- مصباح، محمدتقی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، نگارش احمدحسین شریفی، مؤسسه امام خمینی، قم ۱۳۸۴.
- مک‌ایننتایر، السدیر، تاریخچه فلسفه اخلاق، ترجمه انشاءالله رحمتی، حکمت، تهران ۱۳۷۹.
- موسوی، سیدکاظم و جهانگیر صفری، «تحلیل شخصیت در داستان رستم و سهراب»، شعرپژوهی، دوره ۵، ش ۱۶، ص ۱۵۱-۱۷۶، ۱۳۹۲.
- نولدکه، تنودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، نگاه، چاپ ششم، تهران ۱۳۸۴.
- هانزن، کورت هاینریش، شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب، ترجمه کیکاوس جهاننداری، فروزان روز، تهران ۱۳۷۴.
- Alexander, L. and Michael M, "Deontological Ethics", Stanford Encyclopedia, PP. 1-90, 2007http://Plato.stanford.edu/entries/ethics-deontological.
- Darwall, Stephen, (ed.), *Deontology*, First edition, London, Blackwell, 2003
- Kant, Immanuel (1), *Foundations Of The Metaphysics Of Morals*, (Trans.) Lewis White Beck, The library of Liberal Arts, The Bobbs-Merrill Company, Inc., New York 1959.
- _____ (2), *Critique of Pure Reason, Great Books of The Western World*, (trans). By Thomas Kingsmill Abbott, The University of Chicago Chicago, 1952.